

بیداری اسلامی؛ تقابل اسلام سیاسی و سکولاریسم

محمداسماعیل عمار*

چکیده

بیداری اسلامی به عنوان خیزش هویتی همراه با رویکرد تمدنی در قالب اسلام سیاسی، در تلاش است تا بار دیگر اوج شکوفایی تمدن اسلامی را تجربه نماید. اسلام سیاسی، گفتمانی است که حول مفهوم مرکزی «حکومت اسلامی» نظم یافته و دغدغه اصلی آن عبارت است از: بازسازی جامعه اسلامی مطابق با مبانی و اصول اسلامی. مواجهه مستقیم با فرهنگ و تمدن غرب، موجب فعال سازی این گفتمان شده و هدف آن را مرکزیت زدایی از گفتمان لیبرال در سطح جهانی و دفاع از اسلام در برابر تهاجم قدرت های استکباری تشکیل می دهد.

این تحقیق به بررسی محورهای تقابل دو گفتمان اسلام سیاسی و سکولاریسم در جوامع اسلامی می پردازد که با روش توصیفی - تحلیلی، با استفاده از منابع موجود و واقعیت های ملموس انجام گرفته است. مهم ترین یافته تحقیق این است که چالش و منازعات بین اسلام سیاسی و غرب از نوع تمدنی بوده و غرب برای مقابله با بیداری اسلامی، از ترویج سکولاریسم و نظام های سکولار در جوامع اسلامی بهره می گیرد.

کلیدواژه ها: بیداری اسلامی، گفتمان، اسلام سیاسی، سکولاریسم، تقابل.

مقدمه

چند دسته تقسیم نمود: یک دسته از پژوهش‌ها با نگاه تاریخی انجام شده و به ثبت حوادث پرداخته‌اند؛ مانند *اندیشه اصلاحی در نهضت‌های اسلامی* اثر محمدجواد صباحی. دسته دیگر عملکرد جنبش، رهبران و اشخاص را مورد بررسی قرار داده‌اند. کتاب‌ها و آثاری که در مورد رهبران جنبش‌ها تحریر شده‌اند در این دسته قرار می‌گیرند، مانند *تا کتیک‌های انقلابی سید جمال‌الدین* اثر محمدجواد صباحی. دسته سوم آثاری هستند که عمدتاً توسط محققان غربی نوشته شده‌اند. این دسته آثار، جنبش‌های اسلامی را بیشتر در ارتباط با استبداد حاکم بر کشورهای اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهند؛ مانند *اسلام در انقلاب، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب* اثر هرایرد کمجیان، ترجمه حمید احمدی. مقالات منتشر شده هم اغلب ارتباط و تأثیرپذیری جنبش‌های اسلامی از انقلاب اسلامی ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند؛ مانند «انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم» تدوین حمید احمدی. تحقیقی که هم به مبانی بیداری اسلامی، هم به بیان چرایی شکل‌گیری ماهیت اصلی نهضت و هم به محورهای تقابل آن با سکولاریسم پرداخته باشد وجود ندارد. تبیین مبانی نهضت بیداری اسلامی و محورهای تقابل آن با گفتمان حاکم در میان دولت‌مردان مورد حمایت غرب در جهان اسلام، از اهمیت علمی و عملی برخوردار است و شرایط کنونی، که نهضت بیداری اسلامی تقریباً تمام کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را دربر گرفته، بر این اهمیت افزوده و این امری است که پژوهش حاضر بدان پرداخته است.

هر حرکت و خیزش اجتماعی در پی شکل‌گیری یک گفتمان و در تقابل با وضعیت موجود و گفتمان حاکم

بازگشت به اسلام و تکیه بر آموزه‌های اسلامی، به مثابه خویشتن‌یابی، غفلت‌ستیزی، پاس‌داری و حراست از کیان اسلامی، سازش‌ناپذیری در برابر دشمن، نفی سلطه بیگانه و استبداد، استضعاف‌زدایی و ظلم‌زدایی، همواره در طول قرون اخیر وجود داشته و این موج از دو قرن پیش، با ظهور مصلحانی مانند سید جمال، محمد عبده، اقبال لاهوری و... هر روز بر بلندا و گستره خود افزوده است. اما دهه ۱۹۷۰، با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به صحنه آمدن اسلام سیاسی و رویکرد جامعه اسلامی به سیاست توأم با معنویت، نمایانگر آغاز مرحله جدیدی در تاریخ بیداری اسلامی است. در زمان کنونی احیای هویت اسلامی در جوامع اسلامی، پس از دوران انفعالی قرون گذشته که همواره با انحطاط و عقب‌ماندگی همراه بوده و موجب سرخوردگی مسلمانان به ویژه در میان نخبگان شده بود، جان تازه‌ای به جنبش‌ها و جریان‌های فکری اسلام‌گرا بخشیده است، تا مجدداً با بازخوانی فرهنگ اسلامی، هویت دینی و اسلامی خویش را بازسازی و احیا نمایند. این خیزش هویتی همراه با رویکردی تمدنی در تلاش است تا بار دیگر اوج شکوفایی تمدن اسلامی را تجربه نماید. نفوذ سیاسی، اقتصادی غرب در بسیاری از کشورهای اسلامی، تضعیف مسلمانان و از بین رفتن اقتدار و شوکت دیرینه امت اسلامی توسط استعمارگران غربی و عوامل غرب‌زده داخلی آنان باعث شد تا جنبش‌های استقلال‌طلبانه در گوشه و کنار جهان اسلام شکل گرفته و بار دیگر تعالیم حیات‌بخش اسلام در عرصه زندگی اجتماعی امت اسلامی پدیدار گردد.

پژوهش‌های انجام‌شده در مورد حرکت‌ها و جنبش‌های ضداستعماری در جهان اسلام را می‌توان به

گام برای هر نوع مبارزه‌ای، بیداری مردم، به عنوان ستون و بدنه اصلی نهضت‌ها می‌باشد. بدون شک، در جامعه اسلامی ماهیت اصیل یک جنبش، همان تجدید حیات اسلامی، اسلام سیاسی و یا به تعبیر امام خمینی علیه السلام، بازگشت به مفاهیم اسلام ناب محمدی در اداره جامعه است. هرچند در برخی از جنبش‌ها در دهه‌های قبل نیز برخی از مفاهیم اسلامی نمود می‌یافت، اما گفتمان حاکم بر این جنبش‌ها گفتمان ملی‌گرایی و قومیت بوده و محرک اصلی این جنبش‌ها را عمدتاً ایده‌های ناسیونالیستی تشکیل می‌داده است. آنچه موجب دمیدن روح تازه در کالبد این جنبش‌ها گردید، حرکت احیای گرایانه روحانیت شیعه بر اساس مفاهیم اسلام ناب به رهبری امام خمینی علیه السلام و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود.

نهضت عظیم بیداری اسلامی و بازگشت به اصول و مبانی اسلام که هدایتگر مسلمانان به سوی عزت و هویت اسلامی می‌باشد، تحولات فکری و سیاسی جهان اسلام و بیداری اسلامی در سده‌های اخیر، به ویژه در سال‌های اخیر، باعث شکل‌گیری دوباره اسلام سیاسی و مطرح شدن آن گردیده است. اسلام سیاسی در فرهنگ اسلامی دارای مختصات و ویژگی‌های منحصر به فردی است که در صدر اسلام با تشکیل دولت نبوی شکل گرفت و در طی زمان تکامل یافت. در زمان کنونی، نظریه «اسلام سیاسی» جایگاهی والا در ذهن نخبگان یافته و در مدّ نگاه آنان، افقی روشن و امیدبخشی گشوده است. با افول اندیشه‌های وارداتی و پرجنجال، همچون سوسیالیسم و مارکسیسم و بخصوص با دریده شدن پرده ریا و فریب از روی دموکراسی لیبرال غرب، سیمای عدالتخواه و آزادی‌بخش اسلام، از همیشه آشکارتر گشته و بی‌رقیب، در صدر آرزوهای عدالت‌خواهان و آزادی‌طلبان و نخبگان و اندیشمندان نشسته است.^(۱)

شکل می‌گیرد و بیداری اسلامی نیز مشمول این قاعده است. بدون شک، این خیزش هویتی در تقابل با خواست‌های دیرینه کشورهای استعماری قرار دارد و از همین روست که دولت‌های غربی نسبت به آن احساس بیم و هراس داشته و برای مقابله، انهدام و یا به انزوا کشاندن آن تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده‌اند.

سؤال اصلی این پژوهش حول محور تقابل این خیزش با فرهنگ و خواسته‌های دیرینه استعمارگران می‌چرخد و اینکه محور این تقابل چیست؟ برای دست‌یابی به پاسخ سؤال اصلی، باید به سؤالات فرعی نیز پاسخ داد؛ سؤالاتی نظیر: اسلام سیاسی چیست و مبانی آن کدام است؟ سکولاریسم چیست و بر کدام مبانی و پیش‌فرض‌ها استوار است؟ بدین منظور، تحقیق حاضر، ابتدا به تبیین اسلام سیاسی به عنوان یک گفتمان، و نیز مبانی آن می‌پردازد. سپس به سکولاریسم و پیش‌فرض‌های آن اشاره می‌کند و در نهایت، محورهای تقابل آن دو را به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار می‌دهد.

اسلام سیاسی

نگاه گذرا به جنبش‌های ضداستعماری در کشورهای اسلامی در سده اخیر بیانگر این امر است که عمده این جنبش‌ها، تحت تأثیر گرایش‌های ناسیونالیستی و یا ایده‌های چپ‌گرایانه شکل گرفته‌اند و به خاطر برخوردار نبودن این جنبش‌ها از یک ماهیت اصیل، حرکت و فعالیت آنها نیز قرین موفقیت نبوده است. با اثبات ناکارآمدی رویکردهای یادشده، به ویژه ایده ناسیونالیسم غربی به رهبری جمال عبدالناصر، جریان‌های متکی بر دین و علایق دینی رو به گسترش نهادند. موتور اولیه هر حرکت و نهضتی و نیز شرط استمرار و موفقیت مبارزه، آگاهی مردم و شناخت مبارزان است. از این رو، نخستین

سیاسی را این‌گونه ارائه می‌کند:

اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن، سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند. قدرت آن را دارد که قلم سرخ بر ستمگری‌ها و چپاولگری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند و مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیرتوحیدی، در تمام شئون فردی و اجتماعی، مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننموده است و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است.^(۴)

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال - تقریباً یا بیشتر - حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است... اسلام از قبل از تولد انسان شالوده حیات فردی را ریخته است تا آن وقت که در عائله زندگی می‌کند، شالوده اجتماع عائله‌ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است تا آن وقت که در تعلیم وارد می‌شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دول و سایر ملل هست. تمام اینها برنامه دارد، تمام اینها تکلیف دارد در شرع مطهر.^(۵)

گفتمان اسلام سیاسی حاصل تعامل در ساحت نظر و عمل است؛ بدین معنا که از یک‌سو، عامل فعال‌سازی مجدد اذهان مسلمانان و جنبش‌های اسلامی گردیده و از سوی دیگر، توسعه و گسترش آن در ساحت عمل

درک اسلام سیاسی نیازمند درک رابطه دین و دولت در جامعه است. با توجه به سلطه چندین ساله غرب بر کشورهای اسلامی، در جامعه اسلامی، بحث‌هایی در مورد نسبت میان دو مفهوم دین و دولت در اسلام و رابطه آن دو مطرح است و اینکه آیا در اسلام نظریه‌ای درباره نظام سیاسی و دولت و طرح و تصویری در مورد آن وجود دارد؟ اسلام سیاسی گفتمانی است که حول مفهوم مرکزی «حکومت اسلامی» نظم یافته است. به تعبیر بهتر، در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام مجموعه‌ای از دین و دولت است و دیانت اسلامی توأم با سیاست دینی است. دال مرکزی این گفتمان را «حکومت اسلامی» تشکیل می‌دهد و اینکه اسلام از نظریه سیاسی راجع به دولت و سیاست برخوردار است و دغدغه اصلی آن عبارت است از بازسازی جامعه اسلامی مطابق با مبانی و اصول اسلامی.^(۲) از منظر این گفتمان، بازگشت به اسلام به عنوان تنها راه‌حل بحران‌ها و چالش‌های معاصر تلقی می‌شود. از این‌رو، هدف اساسی آن بازسازی جوامع اسلامی مطابق با اصول بنیادین اسلامی است و در این زمینه کسب قدرت سیاسی مهم‌ترین دغدغه متفکران و معتقدان به آن برای دستیابی به اهداف متعالی به شمار می‌رود. از این دیدگاه، اسلامی کردن جامعه تنها با اجرای شریعت ممکن نیست، بلکه با ایجاد حکومت اسلامی است که می‌توان به جامعه اسلامی دست یافت.^(۳)

روشن است که در درون این طیف فکری، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که تفسیرهای خاصی از نصوص دینی نسبت به سیاست در اسلام و توأم بودن آن با دیانت ارائه می‌نمایند، اما هر نظریه‌ای در این باب، همچون تجربه جزئی در درون کلیت اندیشه اسلامی مطرح است. امام خمینی علیه السلام، به عنوان احیاگر اسلام سیاسی در زمان کنونی، در وصیت‌نامه الهی - سیاسی خود گفتمان اسلام

تمام جهان هستی ماهیت از خدا بودن و حرکت به سوی خدا را داراست و بر اساس اصل توحید، خواست و حاکمیت خدا، به عنوان خالق جهان هستی، بالاتر از خواست‌ها، اراده‌ها و حاکمیت‌های تمام انسان‌ها قرار دارد. حاکمیت اساساً متعلق به خداوند است و هیچ حاکمیتی بدون اذن او مشروعیت ندارد. احکام هیچ شخصی - اعم از حقیقی و حقوقی - بر شخص دیگر نافذ نیست، مگر با اذن خداوند. این امر بدان دلیل است که همه چیز و همه کس، مخلوق و مملوک اویند و براساس حکم عقل، فقط حکم خدا بر همه کس نافذ است.

انسان‌شناسی: به لحاظ انسان‌شناسی، انسان که جزئی از عالم هستی است، ماهیتی از خدا بودن و به سوی او در حرکت بودن را دارد و برای غایت معینی خلق شده که به سوی آن در حرکت است. کلیه حوزه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی، دینی و سیاسی انسان، یکپارچه تلقی شده و گسستی میان آنها دیده نمی‌شود. بر همین اساس، خداوند به عنوان یگانه خالق هستی، تنها مرجع و مصدر تعیین غایات زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان‌هاست. براساس اندیشه اسلامی، که مبتنی بر حکم عقل و وحی است، انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و اصل، عدم ولایت انسان بر انسان است. هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسان‌ها مقبول نیست، مگر اینکه با اذن خداوند و شارع مقدس باشد. بدین ترتیب، حاکمیت انسان‌ها در طول اراده و حاکمیت خداوند قرار می‌گیرد و در صورتی از مشروعیت برخوردار است که با اذن و اجازه خداوند همراه باشد.

فلسفه حقوق: اسلام سیاسی بر مبنای فلسفه حقوقی خود، علاوه بر حقوق انسانی، بر حقوق الهی تأکید دارد؛ بدین معنا که هم حقوق انسان‌ها نسبت به همدیگر و هم مسئولیت انسان در برابر خداوند و حق خداوند بر

محصول و برآیند فعال‌شدن جنبش‌های اسلامی است. به تعبیر امام خمینی علیه السلام، سیاست در بطن جنبش نهفته است. (۶) بنابراین، علاوه بر فعال نمودن جنبش‌ها و جریان‌های فکری در سطح جهان اسلام، موجب تحولات گسترده‌ای در سطح بین‌الملل و جهانی شده است. گفتمان اسلام سیاسی در پی مرکزیت‌زدایی از گفتمان لیبرالی غرب معاصر در سطح جهانی و دفاع از اسلام در برابر تهاجم قدرت‌های استکباری است. در زمان کنونی آنچه موجب فعال‌سازی این گفتمان در جغرافیای جهان اسلام شده است مواجهه مستقیم با فرهنگ و تمدن غرب است. از این‌رو، تلاش آنان در جهت حفظ و حراست از هویت اسلامی و برساختن ابزارها و به دست آوردن سازوکارهای آن است. (۷) مطالعه بیداری اسلامی و بررسی و تجزیه و تحلیل آن از مدت‌ها پیش در دستور کار قدرت‌هایی قرار گرفته که از آن احساس بیم و هراس داشته‌اند و هم‌اینان برای فهم و شناسایی بیداری اسلامی و یافتن راه‌های مقابله و انهدام و یا به انزوا کشاندن این موج، تلاش‌های گسترده‌ای را شروع کرده‌اند. بدین منظور، دولت‌های غربی به منظور حذف دال برتر اسلام سیاسی در کشورهای اسلامی، راه‌ها و شیوه‌های متفاوتی را به کار گرفته و تجربه نموده‌اند؛ از جمله ترویج سکولاریسم و به وجود آوردن نظام‌های سکولار در جوامع اسلامی. بر این اساس، بیداری اسلامی در واقع چالش و منازعه میان اسلام سیاسی و غرب و از نوع تمدنی است و در زمان کنونی این منازعات به شکل تقابل اسلام سیاسی و سکولاریسم تجلی و بروز پیدا می‌کند.

مبانی و پیش‌فرض‌های اسلام سیاسی

هستی‌شناسی: به لحاظ هستی‌شناسی، در اندیشه اسلامی

تمامی جنبه‌های زندگی افراد را به اثبات می‌رساند. بدین ترتیب، حکومت اسلامی، حکومتی شامل و فراگیر است که تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی را دربر می‌گیرد و چنین حکومتی، هدایت و تدبیر جامعه را در همه شئون و ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به عهده دارد.

سکولاریسم

سکولاریسم از نظر لغوی به معنای قرن و سده است و از آن به «زمان حاضر» نیز تعبیر شده است.^(۹) بر این اساس، نزدیک‌ترین معنای اصطلاحی به این واژه «توجه به زمان و عصر حاضر» است که به صورت فرعی به «این جهان» در مقابل «جهان ابدیت» اطلاق می‌گردد. اگرچه این اصطلاح طی ادوار زمانی فراز و فرودهای بسیاری پشت سر گذاشته است، اما می‌توان ادعا کرد که جوهره اصلی خود - یعنی توجه ویژه به این جهان - را حفظ کرده است. به همین دلیل است که طیف وسیعی از واژگان و معانی، از جمله: ناسوتی، بشری، بی‌حرمتی، زمینی (غیر معنوی) دنیوی، غیر مذهبی، این دنیایی، عرفی، این جهانی و گیتیانه (در برابر معنوی یا اخروی) برای آن ذکر شده است.^(۱۰) در زبان عربی، از این واژه با کلمه «العلمانیه» تعبیر شده است. چگونگی ورود واژه «علمانیه» به زبان عربی به طور دقیق مشخص نیست. برخی از نویسندگان معاصر عرب تصور می‌کنند که این واژه از واژه «علم» گرفته شده است. به همین دلیل، بدان (علمانیه - به کسر عین) گفته‌اند.^(۱۱)

سکولاریسم به منزله یک جریان مشخص فکری و اجتماعی، صورت‌بندی خاص از جوهره و اصولی است که تمدن غربی پس از تجدد را شکل می‌دهد. از این حیث، آغاز آن با آغاز این تمدن، نقطه واحدی را در تاریخ می‌سازد. در یک معنا، سکولاریسم صرفاً اندیشه‌ای ناظر

انسان‌ها را مورد توجه قرار دارد. البته بر مبنای حاکمیت مطلق خداوند، حقوق انسانی در طول حقوق الهی قرار دارد نه در عرض آن. در بینش و رویکرد اسلامی، خداوند رب و صاحب اختیار اصلی تمام هستی از جمله انسان‌هاست. نتیجه طبیعی چنین اعتقادی این است که تصرف در مخلوقات خدا باید حتماً با اذن خدا صورت گیرد. از طرف دیگر، اجرای قوانین و برقراری نظم و عدالت در جامعه مستلزم وجود قوه مجریه‌ای برخوردار از قدرت است. شکی نیست که حکومت و قوه مجریه بدون تصرف در امور مخلوقات خدا و محدود نمودن آزادی‌های افراد، سامان نمی‌یابد. تصرف در امور مخلوقات خدا، حتی در حد سلب آزادی مجرمان، از سوی کسی جایز است که از اختیارات مشروع برخوردار باشد. اختیارات و صلاحیت مشروع فقط از جانب خداوند به دیگران واگذار می‌شود؛ زیرا او مالک و رب انسان‌هاست و می‌تواند اجازه تصرف در مخلوقاتش را به افراد شایسته بدهد.^(۸)

فلسفه سیاسی: اسلام سیاسی بر مبنای فلسفه سیاسی خود، سیاست را عین دیانت تلقی نموده و میان آن دو این‌همانی برقرار می‌کند. سیاست‌ورزی، عین دین‌داری است و بعکس. این دو نه تنها هیچ تناقض و تضادی با هم ندارند، بلکه مکمل و متمم یکدیگر به شمار می‌روند. با توجه به شمول احکام و دستورات دینی بر امور و مسائل سیاسی، سیاست ذیل دین و تحت اشراف دین قرار می‌گیرد. در این نظریه، براساس پیوستگی میان دین و سیاست، میان دین و دولت نیز پیوند و همبستگی ایجاد می‌شود؛ بدین معنا که دین، متولی اداره جامعه، و مقوم دولت در شئون مختلف آن می‌باشد. این پیوستگی و تلائم و در واقع، شمول احکام و دستورات دینی بر امور و مسائل سیاسی، فراگیر بودن شئون حکومت و اطلاق این شئون بر

سیاسی براساس تفکر سکولار مهم‌ترین موضوع بحث در زمینه سکولاریسم محسوب می‌شود. به طور کلی، فکر نظام سیاسی سکولار محصول تفکری است که بعد از رنسانس در غرب شروع شد و به تدریج رشد پیدا کرد. امروزه این تفکر در قرن بیست و یکم پایه‌های تمدنی را پی ریخته است که سیاست‌مدارانش به جهانی بودن آن معتقدند؛ به گونه‌ای که تمام بشریت باید آن را در زندگی سیاسی خود در پیش گیرد.

تحلیل هانتینگتون مبنی بر اینکه یک قدرت بزرگ باید منافع خود را از رهگذر تعمیم و توسعه اصول بنیادین خود در خارج و تشویق ملت‌ها به اتخاذ شیوه حکومتی مشابه پیش برد، ایده چندان بدیع نیست. در واقع، این ایده از ریشه‌های عمیق تاریخی برخوردار است. قدرت‌یابی و کسب و تولید قدرت در دنیای جدید در مقایسه با گذشته از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کند و به نوعی، متغیرهای جدیدی را برای تولید، و اعمال قدرت و نیز تحلیل مسائل بین‌المللی، وارد حوزه روابط بین‌الملل نموده است. تحولات دهه‌های اخیر در صحنه بین‌المللی حاکی از اهمیت فرهنگ و ارزش‌ها به عنوان قدرت تأثیرگذار در افکار عمومی و شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است. از فرهنگ و ارزش‌ها، به عنوان قدرت نرم نام برده می‌شود که دسترسی به آن از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح‌نشده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل است. فرهنگ با زبان ملایم و نرم از قدرت اقناع‌کنندگی و شکل‌دهی به ترجیحات دیگران برخوردار است. از این رو، دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولیدشده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی

به قلمرو سیاست و عرصه عمومی اداره جامعه تلقی می‌شود. هسته اصلی این اندیشه، تفکیک کلیسا و دولت، یا دین و حکومت است. البته این به معنای نفی هرگونه نقش دین در سیاست نیست. اندیشه سکولار کاربرد دین به عنوان ابزار را نفی نمی‌کند. با توجه به شرایط تاریخی که در شکل‌گیری اندیشه سکولاریستی دخالت داشته است، مسئله اصلی در آن، بیرون راندن یا حذف جایگاه انحصاری دین در قلمرو دولت است.^(۱۲) به عبارت دیگر، حکومت سکولار، حکومتی نیست که به طور کلی مانع حضور دین در عرصه عمومی شود و از الزامی شدن احکام دینی یا تبدیل آنها به قوانین عمومی جلوگیری کند. حکومت سکولار، می‌تواند به نوعی تبعیت از ارزش‌های دینی را بپذیرد، اما مشروط به آنکه به اعتبار ارزش فی‌نفسه یا دینی آنها، و از منظر اعمال مرجعیت دینی نباشد. در این معنا، سکولاریسم به معنای آتئیسم و الحاد نیست، بلکه اندیشه‌ای است مبنی بر اینکه رابطه دین و نظام اجتماعی باید توسط عقل و علم روشن شود و قانون‌گذاری از طریق دموکراسی صورت گیرد.^(۱۳)

تا پیش از عصر نوزایی (رنسانس)، دین پایه مشروعیت حکومت در همه جا، به ویژه در جهان مسیحیت را شکل می‌داد؛ بدین معنا که حکومتی که از اعتبار و تصویب دینی برخوردار نبود فاقد مشروعیت تلقی می‌شد و بر همین اساس، حکومت مقید به حدود دین و اعمال تجویزات و یا هنجارها و ارزش‌های آن در قلمرو سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری می‌گردید. به طور کلی، سکولاریسم اندیشه‌ای است که با توجه به عملکرد کلیسا در جهان غرب شکل گرفت و بر جدایی دو قلمرو دین و دولت تأکید دارد.

مفهوم سکولاریسم در حوزه‌های مختلف ممکن است معنا داشته باشد. اما در جهان اسلام، تأسیس نظام

انسان مشخص می‌شود و ورای انسان و عمل او، ارزش، اخلاق و فضیلتی، وجود ندارد. مفهوم اومانیسیم در مشرب سکولاریسم، حاکمیت امیال است و چنان‌که هابز بیان می‌کند، این امیال‌اند که به اعمال انسان‌ها جان می‌بخشند و بر آنها سلطه دارند. عقل و اندیشه در رابطه با آنها صرفاً ابزارند و نقش دیده‌بان و جاسوس‌هایی را دارند که در جهت یافتن راه‌هایی برای نیل به امیال تلاش می‌کنند. هیوم پا را فراتر گذاشته و اخلاقیات را نیز تابع امیال دانسته است.^(۱۴)

بر اساس اصل انسان‌محور، مهم‌ترین هدف نظام سکولار تکامل جامعه در جهت بهروزی فرد در اجتماع است. اومانیسیم مدعی است که بهشت موعود را در همین جهان فراروی انسان‌ها قرار می‌دهد. بر اساس اومانیسیم، ملاک و تکیه‌گاه تشخیص ارزش‌ها، و خوب و بد خود انسان است. روسو، از بنیان‌گذاران این نظریه، مدعی است که «وجدان» انسان تنها مرجع تشخیص‌دهنده خیر و شر است و ارزش‌ها منبع ماورایی ندارند. روسو در این زمینه می‌گوید: «وجدان! ای وجدان! ای عزیز یزدانی و ابدی! ای ندای آسمانی! ای راهنمای مطمئن جاهلان و بی‌خبران! قاضی درستکار خیر و شر، که بشر را همانند خدا می‌سازی! تو هستی که طبیعت او را به ذره رفعت می‌رسانی و اعمال او را مقرون به صواب می‌سازی. بی تو من هیچ چیز در خود حس نمی‌کنم که مرا فوق حیوانات قرار دهد.»^(۱۵) براین اساس، وجدان انسانی ملاک تشخیص خیر و شر است و انسان فقط در قبال وجدان بشری مسئولیت دارد نه در برابر خدا.

ب. فردگرایی: فردگرایی از اصول اساسی تمدن کنونی غرب است. اعتقاد به ارزش والای فرد و اعتقاد به حقوق و آزادی‌های فردی، حق مالکیت و تأمین جانی و مالی، که ریشه در قانون طبیعی یا حقوق دارد، در فردگرایی متبلور

(قدرت سخت) همراه خود نموده و با استعانت از سازوکار اقناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود همسو نمایند. غرب در راستای گسترش سلطه بر جهان و ایجاد نظم لیبرالی در صحنه بین‌المللی، سعی در اشاعه و انتشار ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال دارد. اهمیت این امر برای کشورهای غربی در این نکته نهفته است که نظم بین‌المللی تابع فرهنگ بین‌المللی است. بنابراین، دستگاه‌های سیاست خارجی این کشورها در تلاشند تا ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال را که سازنده هویت جامعه خودشان است به هنجارها و ارزش‌های جهانی تبدیل نمایند تا آسان‌تر و با هزینه کمتر اهداف و منافع خود را تعقیب نمایند. بدین ترتیب، گسترش و بسط حاکمیت ارزش‌های لیبرال به منظور تأثیرگذاری بر سه ساحت باورها، ساختار و رفتار جوامع دیگر از اهداف مهم در سیاست خارجی نظام‌های لیبرال دموکراسی حاکم بر غرب به شمار می‌رود.

مبانی فکری سکولاریسم

سکولاریسم یکی از ویژگی‌های اساسی و سرنوشت‌ساز فرهنگ، تمدن و نظام‌های سیاسی حاکم بر غرب است و بازتاب‌های فراوانی در حیات سیاسی و اجتماعی این جامعه و نظام سیاسی آن بر جای گذاشته و باعث انزوای نقش مذهب و خنثا کردن حضور عینی آن در این عرصه‌ها شده است. خلاصه عملکرد غرب بر اساس سکولاریسم، دین‌زدایی از جامعه است. این اندیشه بر مبانی ذیل استوار است:

الف. انسان‌محوری (اومانیسیم): اومانیسیم یا انسان‌محوری جوهره اصلی تمدن غرب در زمان کنونی است. بر اساس این اصل، انسان جای خدا نشسته و مدار و محور همه چیز قرار می‌گیرد. خوب و بد بر اساس منافع و مصالح

بر شالوده‌ها و بنیان‌های محکمی استوار است که قادر به حل نزاع‌های جامعه بوده و پاسخگوی تمام نیازهای انسان است. اگر پیش از این برای اظهارنظر در مورد مسائل مختلف، باید منتظر دین می‌بودیم، از این پس، این کار توسط عقل صورت می‌گیرد و برای عقل هیچ‌گونه محدودیتی در اظهارنظر وجود ندارد. نمود اصلی این طرز تفکر را می‌توان در نام‌گذاری قرن هجدهم به نام «عصر عقل» یافت.^(۱۸)

در قرن هجده، که عصر روشنگری نام گرفته است، با تلاش فکری لایب نیتس و ولف عقل‌مداری شکوفا شد.^(۱۹) در این مقطع، عقل‌گرایی بر این باور است که می‌توان یافته‌های تجربی را تعقلی کرد. به بیان دیگر، عقل انسانی توانایی دستیابی به نتایجی مثبت در حوزه وسیعی از مسائل را دارد که برای زندگی بشر دارای اهمیت اساسی است؛ نتایجی که نیازی به صحه گذاشتن ایمان بر آن ندارد. بدین ترتیب، یکی از پیامدهای عقل‌گرایی غربی، دین‌ستیزی است. از قرن هجده به بعد، عقلانیت در جامعه غربی به گونه‌ای مطرح شد که دین را ضد عقل معرفی می‌کرد. گفتنی است که در ابتدای امر، ارزش‌گذاری عقل در تضاد با اهمیت دین قرار نمی‌گرفت و بسیاری از پیشگامان این تفکر مانند تامس پین در نظرات خود، پایبندی خویش را به وجود خداوند و قواعد اخلاقی نشان می‌دادند، اما کم‌کم با به میان آمدن دین طبیعی بی وحی، تضاد فوق بیشتر شد تا به «شکاکیت»، طرد و تخطئه انواع دین ختم شد.^(۲۰) لوسین گلدمن، از فلاسفه معاصر، می‌گوید: همین واقعیت که حتی شکل محدودشده دین نیز از قلمرو رو به رشد زندگی روزمره مردم طرد شد، باعث از دست دادن هرچه بیشتر قدرت آن شد. دین به نوعی «بیان اصول» تبدیل شد که هنوز توانایی تأثیرگذاری بر زندگی خانوادگی و بعضی

می‌شود. به ادعای نویسندگان غربی، فرد به طور طبیعی، واجد برخی حقوق است و هیچ فرد یا نهادی حق محدود کردن آن را ندارد. منظور از فردگرایی در منظر فلسفی، نوعی انسان‌شناسی است که به فرد استقلال و شخصیت می‌دهد. در مکتب لیبرالیسم، که یکی از پیامدها و نتایج سکولاریسم است، فردگرایی به مثابه عنصر اساسی آن مدنظر قرار گرفته است. لاک و هابز، که از نویسندگان و نظریه‌پردازان این مکتب محسوب می‌شوند، برای فرد اهمیت شایانی قایلند. از نظر این دو، فرد باید عقلایی بوده و از مصالح و منافع خود، آگاه باشد. هابز انسانی را به تصویر می‌کشد که فاقد هرگونه کیفیت اجتماعی است. او می‌گوید: «ما جامعه را بنا بر طبیعتمان، به خاطر خود جامعه نمی‌جوئیم، بلکه به این دلیل که احیاناً امتیاز یا منفعتی کسب کنیم (جست‌وجو می‌نماییم). اینها امیال اولیه ماست و خواستن جامعه فرع بر آن می‌باشد.»^(۱۶) کانت نیز، که اساس مباحث معرفت‌شناختی خود را از «فرد» شروع و بر «خود» مبتنی می‌کند، به این اصل معتقد است که هر انسانی باید به عنوان غایتی فی‌نفسه مطلق، نه صرفاً وسیله‌ای، برای تحقق وسایل خارجی در نظر گرفته شود. اصل حرمت‌گذاری به انسان به مثابه غایتی فی‌نفسه، یکی از اصول اساسی لیبرالیسم کنونی می‌باشد که مبتنی بر سکولاریسم است.^(۱۷)

ج. عقل‌گرایی: سکولاریسم بر مبنای عقل‌گرایی، انسان را، بدون نیاز به ماورای طبیعی و با استفاده از عقل، قادر به حل مشکلات فردی و اجتماعی‌اش می‌داند. ریشه عقل‌گرایی در پیشرفت‌های بشر در دوره رنسانس نهفته است. پیشرفت‌های علمی، این اندیشه را در غرب پدید آورد که انسان را بی‌نیاز از دین بداند و احکام آن را در حد امور دست و پاگیر و مانع پیشرفت به شمار آورد و یا آن را خرافه و افسانه قلمداد نماید. براساس این مبنای عقل‌انسان

در عرصه دینی هم باید آزاد باشد و بتواند آیینی را که می‌پسندد برگزیند و بدان عمل نماید. باید زمینه بروز و ظهور تمام ادیان را در جامعه کاملاً باز گذاشت و از نظر اعتقادی و باور قلبی باید معتقد بود که برتری میان ادیان وجود ندارد.

اندیشه تساهل و تسامح بر مبانی شکاکیت و نسبیت ارزش‌ها استوار است. پیش از میلاد، سوفیست‌ها در عرصه فرهنگی یونان شک‌گرایی را مطرح کردند. در قرن اول و دوم میلادی، پیروان و بعضی از طرفدارانش موج شک‌گرایی را ایجاد کردند. موج سوم این حرکت بعد از رنسانس شکل گرفت. مونتینی، متفکری که در عصر نهضت اصلاح دینی به سر می‌برد، سرچشمه مشکلات عصر خود را جزم تقلیدی می‌دانست. او می‌گفت: «مردم آنچنان در آراء خویش راسخ‌اند که در نابود کردن یکدیگر درنگ روا نمی‌کنند و گویی کشتن خصم، کشتن اعتراض اوست.» به اعتقاد ژیلیسون، تنها چیزی که می‌توان از مکتب مونتینی آموخت هنر «نیاموختن» است. شک از دید مونتینی بارزترین نشانه حکمت است.^(۲۳) موج اخیر شک‌گرایی توسط لیبرال‌ها ایجاد شده است و تمام محافل علمی، فرهنگی و دانشگاهی را دربر گرفته است.

بنیان فکری دوم تساهل و تسامح، نسبیت در ارزش‌هاست. براساس این مبنا، امور بشری به دو دسته «حقیقی» و «اعتباری» تقسیم می‌شوند. امور حقیقی و واقعی امری هستند که با حس و تجربه قابل اثبات و ادراکند. اما امور اعتباری و قراردادی، همان‌گونه که اسمشان پیداست، حقیقت و واقعیتی ورای اعتبار و ذوق و سلیقه انسان‌ها ندارند و به همین دلیل، به تبع قرارداد و ذوق و سلیقه افراد و جوامع تغییر می‌کنند. براساس این تقسیم‌بندی، دین، فرهنگ و ارزش‌ها از زمره امور اعتباری‌اند و تابع سلیقه و طبع و قرارداد هستند. خوب،

روابط اجتماعی دیگر را داشت، لیکن هیچ‌گونه توان اثر گذاشتن بر فعالیت‌های بسیار مهم فرد را نداشت. بدین ترتیب، از دست رفتن قلمرو دین، با خود تغییر بنیادی در کیفیت درونمایه آن به بار آورد.^(۲۱) وی در وصف جامعه عقلانی قرن هجده می‌گوید: «در چنین جامعه ای [جامعه خردمنش] شهروند دیگر مقام اجتماعی خود را محصول لطف یا قهر الهی نمی‌داند، بلکه آن را نتیجه سلوک خود می‌شمرد، خواه اعمال او بجا و موفقیت‌آمیز باشد یا هدایت‌نشده و بی‌فایده.»^(۲۲) سکولاریسم بر همین مبنا در دیگر جوامع نیز دین‌ستیزی را و جهت همت قرار داده و در جهت حذف و نادیده گرفتن نقش آن در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی تلاش می‌کند. دین‌ستیزی سکولاریسم متناسب با جوامع مختلف اشکال و ابعاد گوناگونی دارد؛ بدین معنا که در جامعه‌ای، ارزش‌های آن جامعه را هدف قرار داده و در صدد نابودی آن است و در جامعه دیگر، با ساختن و تقویت مذاهب و آیین‌هایی، دین و مذهب را مورد حمله قرار می‌دهد.

د. تساهل و تسامح: با رنسانس و پیشرفت‌های علمی، حاکمیت کلیسا و مسیحیت از جامعه غرب رخت بریست. به قول خودشان، تا پیش از این تاریخ، در جامعه خدا حاکم بود، ولی از این تاریخ به بعد انسان به جای خدا نشست. از پیامدهای این تحول، به وجود آمدن روحیه تساهل و تسامح است. براساس این مبنا، انسان‌ها دارای افکار مختلف و سلیقه‌های گوناگونی هستند و هر فکر و سلیقه‌ای برای فرد و جامعه‌ای که آن را می‌پسندد محترم است و انسان‌های دیگر باید با دید احترام به آن بنگرند. پلورالیسم و تساهل در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی مطرح است. براساس این مبنا، در تمام عرصه‌های مذکور انسان آزاد است. همان‌گونه که در عرصه سیاسی انسان و جامعه اختیار دارد که چه نوع نظامی را برگزیند،

بد، و مسائل ارزشی و اخلاقی حقیقتی جز سلیقه و قرارداد ندارند. بدین ترتیب، در پاسخ به این پرسش که «کدام دین، فرهنگ و مجموعه ارزشی بهتر یا صحیح‌تر است؟» نمی‌توان گزینه واحدی را مشخص کرد و باید به همه ادیان و فرهنگ‌ها ارزش و اعتبار قایل شد. این تفکر در واقع ابزاری است در دست قدرت‌های سلطه‌گر تا در قدم اول از گسترش دیگر فرهنگ‌ها، بخصوص فرهنگ اسلامی، جلوگیری نمایند و در قدم دوم، زمینه برای نفوذ فرهنگ مادی غرب را فراهم نمایند.

و. سنت‌ستیزی: در غرب، رنسانس با رویارویی مسائل و موضوعات نو با سنت‌های کهن آغاز گردید. در تقابل میان سنت و مدرنیسم، نظر به اینکه هر آنچه مربوط به سنت بود، به دوران سیاه قرون وسطا بازمی‌گشت و هر آنچه مربوط به مدرنیسم بود، در تقابل با دوران گذشته قرار می‌گرفت، سنت‌گرایی به معنای بازگشت به گذشته، منفور شد و نوگرایی به معنای جایگزین ساختن چیزی به جای آنچه منفور و زشت است، مورد تأیید قرار گرفت.

قوم فرهنگ غرب بر سنت‌ستیزی و تحول استوار است. غیر سنتی شدن دین اشاره به فرایندی دارد که طی آن، ادیان از گذشته خویش انقطاع حاصل می‌کنند. ما کیاولی یکی از پیشتانان سنت‌گریزی است و بسیاری از نویسندگان متأخر، او را الگو قرار داده و از وی تبعیت کرده‌اند. در نگاه ما کیاولی، نظام سیاسی بر قدرت استوار است و اخلاق و دین در آن جایگاهی ندارد. وی معتقد است: دولت یک پدیده طبیعی است که در گذر زمان، برآیند تکامل برخی نهادهای اجتماعی است و در نتیجه، ارتباطی به ماورای طبیعت ندارد و قوانین اخلاقی در آن بدون نقش است. تنها نقشی که ما کیاولی برای دین قایل می‌باشد این است که دین را به مثابه ابزاری در دست حکمران می‌شناسد که در مواقع مقتضی، برای حفظ و

صیانت از حکومت باید از آن بهره گیرد.^(۲۴)

در فرهنگ غرب، قلمرو دین از قلمرو اجتماع و سیاست جداست. حکومت‌داری، سیاست و اداره جامعه، مقوله بشری و عقلانی است و ادیان توان دخالت در این حوزه‌ها را ندارند؛ زیرا حوزه عمل ادیان معنویت و اخلاق است. دخالت دادن دین در امور سیاسی، اجتماعی و مدیریتی، به معنای دخالت دادن معنویت در حوزه مادیت و نادیده گرفتن عقلانیت تدبیری و دانش بشری است. در ماه مارس ۲۰۰۲ م / اسفند ۱۳۸۰ شمسی، حدود ۶۰ تن از نخبگان علمی، دانشمندان و استادان دانشگاه‌های آمریکا، در بخشی از نامه خود به رئیس‌جمهور آمریکا، با بیان دیدگاه‌هایشان در مورد اجتماع و سیاست، نوشتند: «اگرچه حکومت دینی در تاریخ غرب، وجود داشته است، ما به دلایل اجتماعی و خدانشناسی، با آن مخالفیم. مخالفت از منظر اجتماعی، به این دلیل است که نظام حکومتی یک دین مشخص می‌تواند در تعارض با اصول آزاد دینی قرار گیرد و این در حالی است که آزادی حق انتخاب دین، از مبانی اساسی حقوق بشر به شمار می‌رود. مخالفت به لحاظ خدانشناسی، به این دلیل است که حکومت دینی تنها خود را حق می‌داند و با پیروان ادیان دیگر مخالفت می‌ورزد و حق حیات را از آنان، سلب می‌کند.»^(۲۵)

پس از رنسانس، بخصوص در قرن‌های نوزدهم و بیستم، نظریه‌پردازان لیبرال، سنت را چندان مرده و ضعیف می‌پنداشتند که اغلب گمان حضور مجدد آن را نمی‌دادند. امروزه با افول ایدئولوژی‌های رقیب، از جمله مارکسیسم، لیبرالیسم خود را به صورت میراث‌دار تاریخ اندیشه غرب بر اریکه قدرت می‌بیند. اما امواج حاصل از بیداری ملت‌ها، بخصوص ملت‌های اسلامی، که به احیای معنویت و دین منجر شده است، نظریه‌پردازان سیاسی

بد، و مسائل ارزشی و اخلاقی حقیقتی جز سلیقه و قرارداد ندارند. بدین ترتیب، در پاسخ به این پرسش که «کدام دین، فرهنگ و مجموعه ارزشی بهتر یا صحیح‌تر است؟» نمی‌توان گزینه واحدی را مشخص کرد و باید به همه ادیان و فرهنگ‌ها ارزش و اعتبار قایل شد. این تفکر در واقع ابزاری است در دست قدرت‌های سلطه‌گر تا در قدم اول از گسترش دیگر فرهنگ‌ها، بخصوص فرهنگ اسلامی، جلوگیری نمایند و در قدم دوم، زمینه برای نفوذ فرهنگ مادی غرب را فراهم نمایند.

و. سنت‌ستیزی: در غرب، رنسانس با رویارویی مسائل و موضوعات نو با سنت‌های کهن آغاز گردید. در تقابل میان سنت و مدرنیسم، نظر به اینکه هر آنچه مربوط به سنت بود، به دوران سیاه قرون وسطا بازمی‌گشت و هر آنچه مربوط به مدرنیسم بود، در تقابل با دوران گذشته قرار می‌گرفت، سنت‌گرایی به معنای بازگشت به گذشته، منفور شد و نوگرایی به معنای جایگزین ساختن چیزی به جای آنچه منفور و زشت است، مورد تأیید قرار گرفت.

قوم فرهنگ غرب بر سنت‌ستیزی و تحول استوار است. غیر سنتی شدن دین اشاره به فرایندی دارد که طی آن، ادیان از گذشته خویش انقطاع حاصل می‌کنند. ما کیاولی یکی از پیشتانان سنت‌گریزی است و بسیاری از نویسندگان متأخر، او را الگو قرار داده و از وی تبعیت کرده‌اند. در نگاه ما کیاولی، نظام سیاسی بر قدرت استوار است و اخلاق و دین در آن جایگاهی ندارد. وی معتقد است: دولت یک پدیده طبیعی است که در گذر زمان، برآیند تکامل برخی نهادهای اجتماعی است و در نتیجه، ارتباطی به ماورای طبیعت ندارد و قوانین اخلاقی در آن بدون نقش است. تنها نقشی که ما کیاولی برای دین قایل می‌باشد این است که دین را به مثابه ابزاری در دست حکمران می‌شناسد که در مواقع مقتضی، برای حفظ و

گزاره‌ها و عناصر فرهنگی و هویتی محورهای تقابل این دو گفتمان در ساحت عمل شکل می‌دهد و چرایی این تقابل را باید در عناصر استراتژیک هویتی و تمدنی جست‌وجو کرد. گفتمان‌های اسلام سیاسی و سکولاریسم همان‌گونه که ذکر شد، از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاصی بهره گرفته و نظام سیاسی و اجتماعی متناسب با فلسفه‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی خود را ارائه می‌نمایند. بر این اساس، تقابل اسلام سیاسی و سکولاریسم را در پنج محور ذیل می‌توان بیان نمود:

۱. هستی‌شناسی

به لحاظ هستی‌شناسی، با توجه به اصل خدامحوری و انسان‌محوری، گفتمان اسلام سیاسی و سکولاریسم در تقابل قرار دارند. در گفتمان اسلام سیاسی حاکمیت اصلی از آن خداوند دانسته شده و خواست خدا، به عنوان تنها مرجع تعیین‌کننده غایات زندگی فردی و اجتماعی انسان، بالاتر از هر خواستی قرار دارد. اراده و خواست انسان، با داشتن غایت و هدف مشخص، از خدا بودن و به سوی او حرکت کردن، در طول خواست و اراده خدا معنا و مفهوم پیدا می‌کند. بر همین اساس، کلیه شئون زندگی انسان، اعم از دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، از به‌هم‌پیوستگی کامل برخوردار است. هستی‌شناسی دینی با نوعی خاص از معرفت که هویتی فرامفهوم و نه ضد مفهومی دارد، همراهی می‌کند و دین هرگاه بر مبنای هستی‌شناسی و دیدگاه معرفتی خود تفسیر شود، همه ابعاد زندگی انسان را پوشش می‌دهد و هیچ‌گاه به قلمرو خاصی از وجود فردی و یا اجتماعی محدود نمی‌گردد و بلکه از این دیدگاه، تصویر دینی که منعزل از زندگی اجتماعی و یا سیاسی انسان باشد، نظیر تصویر مربعی است که سه زاویه داشته باشد.

دنیای غرب را متوجه جوشش و حیات دوباره فرهنگ دینی و معنوی ساخت. آنان پس از فروپاشی بلوک شرق، به پیدایش قطب‌بندی‌های نوینی پی بردند که بر خلاف قطب‌بندی‌های دو سده نوزدهم و بیستم، در چارچوب فرهنگ و تمدن غربی قرار نمی‌گیرد، بلکه از رقابت و مقابله دین با تمدن غرب خبر می‌دهد. این واقعیت جدید در نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون مورد اذعان قرار گرفته است.

استراتژیست‌ها و نظریه‌پردازان غربی، برای نفی دین و استحاله فرهنگ در مباحث سنت و مدرنیسم، تلاش وسیعی در جهت تشابه برقرار کردن میان مسیحیت تحریف‌شده و دیگر ادیان، بخصوص دین اسلام، دارند. استدلال آنها در سنت‌ستیزی و نشان دادن مخالفت اسلام با مدرنیسم، دانش و فناوری، بر محور مقایسه و همسان نشان دادن اسلام و مسیحیت قرون وسطا استوار است. از آن‌رو که دین‌زدایی و سنت‌ستیزی در قرون وسطا علیه مسیحیت تحریف‌شده موفق بود، می‌بایست علیه اسلام و سایر ادیان نیز رنسانس صورت گیرد.

محورهای تقابل اسلام سیاسی و سکولاریسم

تقابل اسلام سیاسی و سکولاریسم در زمان کنونی نمودی از تقابل دو تمدن اسلام و غرب است. این دو تمدن در دوره‌های مختلف زمانی بر اساس نیازهای استراتژیک خود به منازعه برخاسته‌اند. غرب در دوران معاصر کوشیده است با ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر سکولاریسم در کشورهای اسلامی، گفتمان اسلام سیاسی را به چالش بکشد. منازعات و تقابل اسلام سیاسی به عنوان گفتمان برخاسته از فرهنگ و هویت اسلامی و سکولاریسم به عنوان گفتمان وارداتی و ارائه‌شده از طرف غرب، در دوره معاصر مبتنی بر عناصر و نشانه‌های هویتی و تمدنی بوده و حاکی از آن است که این

می‌کند. چنان‌که هابز بیان می‌کند، این امیال اند که به اعمال انسان‌ها جان می‌بخشند و بر آنها سلطه دارند. عقل و اندیشه در رابطه با آنها صرفاً ابزارند و نقش دیده‌بان و جاسوس‌هایی را دارند که در جهت یافتن راه‌هایی برای نیل به امیال تلاش می‌کنند. هیوم پا را فراتر گذاشته و اخلاقیات را نیز تابع امیال دانسته است. (۲۷)

۳. فلسفه حقوق

فلسفه حقوقی اسلام سیاسی بر مبنای هستی‌شناسی خویش، خداوند را منبع و منشأ همه حقوق و تکالیف می‌داند و انسان در صورتی از حقوق مشروع برخوردار است که ناشی از خواست خداوند بوده و با اذن او باشد. در حالی که در منظر سکولاریسم، بر مبنای انسان‌محوری، خواست و اراده انسان، به عنوان تنها منشأ حقوق شناخته می‌شود. در این نگاه، قانون به عنوان مظهر عینی حقوق، چیزی نیست جز سرجمع خواسته‌ها و اراده‌های تک‌تک افراد جامعه. بر مبنای فلسفه حقوقی اسلام، قوانین موضوعه در صورتی از مشروعیت برخوردار است که در چهارچوب قوانین الهی که مبین حقوق خداوند بر انسان است، وضع شده باشد. در حالی که از نگاه سکولاریسم، خواست و اراده انسان‌ها مشروعیت‌بخش بوده (۲۸) و این خواست، به هر چیزی که تعلق بگیرد حجت خواهد بود و هیچ‌گونه حد و مرزی برای خواست و رأی مردم متصور نیست. در فلسفه حقوقی اسلام، علاوه بر حقوق مادی، حقوق معنوی انسان، داشتن ایمان، عقیده درست و کمالات اخلاقی، که ناشی از حیثیت ذاتی و طبع کمال‌جویی اوست مورد توجه قرار دارد و بلکه از اهمیت بالاتری برخوردار است. از آن‌رو که هر حقی، تکلیف و یا تکالیفی را ایجاد می‌کند، این حقوق دیگران، اعم از افراد، نهادهای اجتماعی، حکومت و...، را مکلف می‌کند تا بستر

در مقابل، در اندیشه سکولاریسم، انسان محور تمام چیزها قرار می‌گیرد و با نگاه دئیستی به جهان هستی، غایت و هدف اصلی انسان را ارضای امیال و تحقق اراده این جهانی انسان می‌داند. انسان، تنها مرجع تعیین و تشخیص غایات خویش و مستقل از هرگونه نیروی ماورای طبیعی و فرانسائی و یگانه معیار ارزیابی هر غایت، حقیقت و ارزش به شمار می‌رود. بر این اساس، اراده و خواست انسان، در تمام شئون زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی، از جمله حکومت و نظام سیاسی، محور قرار می‌گیرد. هر انسانی اهداف، منافع و مصالح خویش را خود تعیین می‌کند و بهترین و نهایی‌ترین داور اهداف خویش می‌باشد. (۲۶)

۲. انسان‌شناسی

به لحاظ انسان‌شناسی در اندیشه اسلامی، انسان و تمام عالم هستی، دارای ماهیتی از خدا بودن و به سوی او در حرکت بودن می‌باشد و برای غایت معینی (قرب الهی و خلیفه‌الله بودن در زمین) خلق شده‌اند که به سوی آن در حرکتند. کلیه حوزه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی، دینی و سیاسی انسان، یکپارچه تلقی شده و گسستی میان آنها دیده نمی‌شود. بر همین اساس، در گفتمان اسلام سیاسی، خداوند به عنوان یگانه خالق هستی، تنها مرجع و مصدر تعیین غایات زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان‌هاست. انسان‌شناسی در اندیشه سکولار مبتنی بر سودانگاری مادی و این جهانی است. بر طبق این مبنای انسان‌ها در سرشت خود، به جای انگیزه‌های معنوی، خیرخواهانه یا جمع‌گرایانه، غالباً به واسطه منفعت‌طلبی و خودخواهی برانگیخته می‌شوند. از این‌رو، در اندیشه سکولاریستی آنچه اهمیت دارد، منافع افراد است که آن هم در نهایت، به خواسته‌ها و امیال مادی تقلیل پیدا

چشم‌پوشی می‌کند. از این‌رو، در همه حال، آنچه مهم است رعایت مصلحت فرد است و تشخیص آن با خود فرد است که در قالب انتخاب آزادانه وی بروز و ظهور می‌یابد و انسان با برخورداری از آزادی و حق انتخاب، مصالح خود را تشخیص داده و اعمال می‌کند.

۵. فلسفه سیاسی

در فلسفه سیاسی اسلام، حکومت و نظام سیاسی، براساس مسئول بودن در تمام ابعاد زندگی، موظف به هدایت، نظارت و در صورت لزوم دخالت در کلیه حوزه‌های عمومی است. این وظایف و مسئولیت‌های عام، براساس هستی‌شناسی کل‌گرایانه‌ای شکل می‌گیرد که حوزه سیاست را از حوزه روابط اجتماعی و حیطة حکومت را از عرصه جامعه مدنی، منفک و منفصل نمی‌داند. در این نگاه، دولت علاوه بر مردم‌داری، مردم‌سازی را نیز از وظایف اصلی خود می‌داند. براساس اصل «اصالت کمال»، هدایت اخلاقی جامعه از طریق بسط و ترویج فضایل اخلاقی در میان مردم، پرورش ابعاد معنوی افراد، و در یک کلام، ایجاد حیات طیبه برای فرد و جامعه وظیفه و مأموریت اصلی نظام سیاسی است. اما در اندیشه سکولار حوزه مدنی از اهمیت زیاد برخوردار است. به منظور ایجاد حداقل محدودیت برای افراد و گروه‌های اجتماعی، سیاست جدای از حوزه مدنی تلقی شده و تحت شعاع آن قرار می‌گیرد. بر همین مبنای دولت، به مثابه وسیله و ابزاری بی‌طرف و صرفاً برای حفظ جامعه مدنی و حریم خصوصی افراد، تعریف می‌شود. براساس لذت‌گرایی و «اصالت لذت» وظیفه دولت منحصر به اداره بهینه جامعه و تأمین نیازهای دنیوی مردم مانند رفاه، امنیت، و آزادی است. از آن‌رو که حکومت و نظام سیاسی وظیفه‌ای بیش از ایفای نقش به عنوان خادم

مناسب را برای تحقق و اعمال آنها فراهم سازند. بدین ترتیب، بهترین قانون قانونی است که تأمین‌کننده مصالح مادی و معنوی انسان باشد. در حالی که سکولاریسم حقوق انسان را در موضوعاتی مانند رفاه، امنیت، معاش و ... خلاصه نموده و وظیفه دولت و نظام سیاسی را نه تأمین حقوق معنوی انسان، بلکه منحصر در تأمین حقوق مادی می‌داند.

۴. فلسفه اجتماعی

بر مبنای فلسفه اجتماعی اسلام، جامعه و نهادهای اجتماعی، واجد ماهیتی مستقل و فراتر از ماهیت تک‌تک افراد است و بر همین اساس، دارای منافع و مصالح خاصی تصور می‌شود که رعایت آنها در صورت تراحم با منافع فردی، مقدم بر آن می‌باشد. براساس آموزه‌های اسلامی، فرد در برابر جامعه مسئول است و کیان جامعه مقدم بر منافع و علاقه‌های فردی افراد است. در تراحم میان منافع فردی و منافع جمعی، منافع و مصالح جامعه ارجحیت داشته و باید منافع فرد را فدای منافع و مصالح جامعه کرد. در مقابل، در اندیشه سکولاریستی، براساس اصل فردگرایی، فرد حقیقی‌تر از جامعه تلقی شده و مقدم بر آن در نظر گرفته می‌شود و طبعاً منافع و مصالح فردی بر منافع و مصالح اجتماعی، از اولویت و ارجحیت برخوردار است.^(۲۹) در این دیدگاه، جامعه چیزی نیست جز برابند آمال و امیال افراد و بنابراین، غایتی مستقل از غایات فردی، برای جمع و اجتماع متصور نیست. در اندیشه لیبرال آنچه اهمیت دارد فرد و امیال اوست و بر همین اساس، سکولارها به طور سنتی از فردگرایی دفاع می‌کنند و جامعه را تنها یک فضای اعتباری می‌دانند که فرد بنا به ضرورت‌ها، خود را با آن درگیر می‌کند و برای به دست آوردن منفعی، از استقلال خویش به طور محدود

قدرت رساندن انسان‌های هم‌فکر با خود تلاش وسیعی را در جهت برقراری و حفظ سلطه خود بر دیگر کشورها، به ویژه کشورهای اسلامی، به کار گرفته است. اما در زمان کنونی خیزش و بیداری اسلامی، فرهنگ سکولار را در جوامع اسلامی با خطر جدی مواجه نموده است. در این مورد، تردیدی وجود ندارد که بیداری اسلامی بر مبنای ایدئولوژی اسلامی شکل گرفته است؛ همان‌گونه که معمار کبیر انقلاب اسلامی در ابتدای نهضت بیداری اسلامی فرمودند: «حالا جنبش در همه جهات، دینی است، اسلامی است.»^(۳۱) شعارها، نماز جماعت انقلابیون، بر دست گرفتن قرآن، اعلام اینکه حرکت ما و قانون اساسی ما بر مدار شریعت اسلامی خواهد بود و پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات، به خوبی بیانگر این است که حرکت‌ها بر مبنای گفتمان اسلام سیاسی صورت گرفته و ایدئولوژی این انقلاب‌ها اسلام است. از این رو، کشورهای غربی، با تجربه‌هایی که در طول تاریخ در مبارزه با دین‌داران داشته‌اند، در مقابل این نهضت نیز در تلاشند تا با ایجاد انحراف در انقلاب‌های مردمی، بار دیگر سکولارها را در قدرت و حاکمیت حفظ نموده و نتایج انقلاب را مصادره نمایند. در مصر، شورای نظامیان در همین راستا شکل گرفته و مورد حمایت غرب قرار دارد. در تونس، سکولارها در تلاشند تا با تصویب قانون انتخابات، راه را برای رسیدن و مصادره قدرت هموار نمایند. در یمن با وجود کشتار مردم توسط نظامیان، غرب از حمایت عبدالله صالح دست برنداشته است. از همه مهم‌تر در بحرین، کشورهای غربی نه تنها از حرکت مردم در جهت احقاق حقوق مسلم خود که از راه‌های کاملاً مسالمت‌آمیز در پی دستیابی به آن هستند، حمایت نمی‌کنند، بلکه از اشغال آن کشور توسط نیروهای آل‌سعود و اماراتی حمایت می‌کنند. تمام این حرکت‌ها

نگهبان، مدیر و داور در جامعه ندارد، دولت نمی‌تواند در مقام آموزگار، مفهوم خاصی از خیر و سعادت را در میان مردم تبلیغ نماید.

اسلام سیاسی براساس فلسفه سیاسی خود، سیاست را بر مبنای دینی پایه‌ریزی نموده و بین دین و سیاست این‌همانی برقرار می‌کند.^(۳۰) به دلیل شمول احکام و دستورات دینی بر امور و مسائل سیاسی، سیاست عین دیانت تلقی شده و امور سیاسی در ذیل دین و تحت اشراف و هدایت آن قرار می‌گیرد. این پیوستگی میان دین و سیاست به پیوستگی میان دین و دولت منجر می‌شود؛ بدین معنا که اداره جامعه براساس قوانین دینی صورت گرفته و دین متولی اداره جامعه و مقوم دولت در شئون مختلف آن است. حاکمیت دین بر سیاست حاصل نگاه دینی انسان به عالم و آدم است و تا زمانی که این نگاه در جامعه حضور گسترده داشته باشد حاکمیت غیردینی ناگزیر با پوشش و نقاب دینی در توجیه دروغین خود می‌کوشد.

جدایی دین از سیاست در صورتی قابل ترسیم است که انسان در هنگام تصویر مسئله از مبانی معرفتی و وجودشناسی دینی دست شسته و به تفسیر جدیدی از دین که مبتنی بر معرفت و باور دینی نیست، دست یازد و این امری است که سکولاریسم در پی تحقق آن در جوامع اسلامی است. سکولاریسم با تقلیل دین به ایمان و تجربه شخصی، حوزه دین و سیاست را کاملاً از همدیگر جدا در نظر گرفته و دین را از حضور در عرصه سیاست و بلکه تمامی عرصه‌های عمومی باز می‌دارد. در این نگاه، دولت تنها در قبال آباد کردن دنیای مردم - تأمین رفاه، امنیت و آزادی - مسئولیت دارد. نه دولت حق دخالت در امور دینی را دارد و نه دین و نهادهای دینی می‌توانند عهده‌دار امور سیاسی و یا امور اجرایی شده و یا در آنها مداخله نمایند. غرب در دهه‌های اخیر با ترویج فرهنگ سکولار و به

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۸ بهمن ۱۳۸۲.
- ۲- سید محمدباقر صدر، *الاسلام يقود الحياة*، ج ۵، ص ۳۲.
- ۳- اولیه روآ، *اسلامی جهانی شده*، ترجمه حسن فرشتیان، ص ۳۹.
- ۴- سیدروح‌الله خمینی، *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۴۰۲.
- ۵- همان، ج ۲، ص ۳۱.
- ۶- همان، ج ۵، ص ۲۶۷.
- ۷- رضوان السید، *اسلامی سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدید*، ترجمه مجید مرادی، ص ۸.
- ۸- محمدتقی مصباح، *نظریه سیاسی اسلام*، ج ۲، ص ۴۰-۴۱.
- ۹- محمدجواد نوروزی، «مبانی فکری سکولاریسم»، معرفت، ش ۲۲، ص ۲۳؛ همو، «نشان‌واره‌های سکولاریزاسیون»، حکومت اسلامی، ش ۵۱، ص ۱۰۰.
- ۱۰- ماری بریجانیان، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۷۸۰.
- ۱۱- محمدجواد نوروزی، «مبانی فکری سکولاریسم»، ص ۲۳.
- ۱۲- حسین کچوئیان، «سکولاریزم و حکومت دینی»، *علوم سیاسی*، ش ۳۲، ص ۳۰؛ غلامعلی حدادعادل، «سکولاریسم و فرهنگ»، نامه فرهنگ، ش ۲۱، ص ۱۵.
- ۱۳- غلامعلی حدادعادل، همان.
- ۱۴- آنتونی آر. بلاستر، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، ترجمه عباس مخیر، ص ۲۰۶.
- ۱۵- آندره کرسون، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه کاظم عمادی، ج ۲، ص ۵۳۰.
- ۱۶- آنتونی آر. بلاستر، همان، ص ۲۰۳.
- ۱۷- همان، ص ۴۶.
- ۱۸- عبدالله جوادی آملی، *نسبت دین و دنیا: بررسی و نقد نظریه سکولاریسم*، ص ۴۵.
- ۱۹- آدا کریشنان و دیگران، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه حوا یوسفیان، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۲۰- عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۴۵.
- ۲۱- لوسین گلدمن، *فلسفه روشنگری*، ترجمه شیوا کاویانی، ص ۱۰۹.
- ۲۲- همان، ص ۱۰۴.
- ۲۳- اتین ژیلسون، *نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطا تا اوایل قرن حاضر*، ترجمه احمد احمدی، ص ۱۲۷.
- ۲۴- محمدجواد نوروزی، «نشان‌واره‌های سکولاریزاسیون»، ص ۱۲۵.
- ۲۵- حسن واعظی، *استعمار فرانو، جهانی‌سازی و انقلاب اسلامی*، ص ۱۶۶-۱۶۷.
- ۲۶- ژرژ بوردو، *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، ص ۹۵.
- ۲۷- آنتونی آر. بلاستر، همان، ص ۲۰۶.

بیانگر این امر است که نهضت بیداری اسلامی یک خیزش هویتی و تمدنی است که در تقابل با فرهنگ سکولار و تمدن غرب قرار دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به محورهای ذکرشده، بیداری اسلامی در زمان کنونی نمودی از تقابل میان دو تمدن اسلام و غرب است که در دو گفتمان اسلام سیاسی و سکولاریسم بروز و ظهور می‌یابد. مدرنیسم غربی، در جهت بازداشتن احیای هویت اسلامی، با ترویج اندیشه سکولاریسم و تفکیک حوزه خصوصی و عمومی، دین را به عرصه خصوصی محدود کرده و از گسترش ارزش‌های دینی به حوزه عمومی جلوگیری می‌کند. اسلام سیاسی در برابر چنین نگرشی نسبت به انسان و دین، درصدد بازگرداندن دین به عرصه عمومی و در نتیجه، ساختن هویت اسلامی در عرصه سیاسی است. از این‌رو، اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی، گفتمانی است که اسلام را در کانون هویت و عمل سیاسی خود قرار می‌دهد. دال مرکزی دو گفتمان اسلام سیاسی و سکولاریزم بر مبانی معرفتی و وجودشناختی خاصی استوار است و مبانی سکولاریسم با مبانی معرفتی و هستی‌شناختی دینی سر ناسازگاری دارد و به همین دلیل، این مفهوم از دیدگاه اسلامی سیاسی نامأنوس و بیگانه و غیرقابل قبول است. اسلام سیاسی در پی تحقق حکومت دینی و نفی گفتمان سکولار از جوامع اسلامی است و غرب در جهت حفظ سلطه بر جوامع اسلامی، در تلاش است تا با مصادره انقلاب‌های مردمی سکولارها را در قدرت حفظ نماید.

- ۲۸- گی رمه، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه مرتضی شاقبفر، ص ۹۲.
- ۲۹- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، ص ۱۴.
- ۳۰- محمد قطب، آینده در قلمرو اسلام، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، ص ۴۳.
- ۳۱- سیدروح‌الله خمینی، همان، ج ۵، ص ۲۶۷.
- منابع**
- آر. بلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷.
- بریجانیان، ماری، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ویراسته بهالالدین خرمشاهی، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- بورودو، ژرژ، لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا: بررسی و نقد نظریه سکولاریسم، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
- حداد عادل، غلامعلی، «سکولاریسم و فرهنگ»، نامه فرهنگ، ش ۲۱، بهار ۱۳۷۵، ص ۳۷-۱۲.
- خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- روآ، اولیه، اسلام جهانی شده، ترجمه حسن فرشتیان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۸.
- ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطا تا اوایل قرن حاضر، ترجمه احمد احمدی، چ چهارم، تهران، حکمت، ۱۳۷۳.
- سید، رضوان، اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدید، ترجمه مجید مرادی، تهران، باز، ۱۳۸۳.
- صدر، سید محمدباقر، الاسلام يقود الحياة، قم، مرکز الابحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر، ۱۴۲۱ق.
- قطب، محمد، آینده در قلمرو اسلام، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- کچوئیان، حسین، «سکولاریزم و حکومت دینی»، علوم سیاسی، ش ۳۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۷۴-۲۷.
- کرسون، آندره، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عمادی، چ چهارم، تهران، صفا، ۱۳۶۳.
- کریشنان، آدا و دیگران، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه حوا یوسفیان، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- گلدمن، لوسین، فلسفه روشنگری، ترجمه شیوا کواویانی، تهران، فکرروز، ۱۳۷۵.
- گی، ارمه، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه مرتضی شاقبفر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۶.
- مصباح، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
- مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، نرم‌افزار حدیث ولایت.
- نوروزی، محمدجواد، «مبانی فکری سکولاریسم»، معرفت، ش ۲۲، پاییز ۱۳۷۶، ص ۳۴-۲۲.
- —، «نشان‌واره‌های سکولاریزاسیون»، حکومت اسلامی، ش ۵۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۳۲-۹۹.
- واعظی، حسن، استعمار فرانو، جهانی سازی و انقلاب اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.